

مخاطب

میانسال می‌کشد بسیار پر ایم در دناک بود و من پوریا شکیبایی هر گز این فریاد را نمی‌کشیدم اما از حبیب پر آمد. یادار سکس دیگری، رفتن آن سرایدار که عمری در خانه آن‌ها کار کرده است خیلی بی‌رحمانه بود که من هر گز نمی‌توانستم چنین کاری را انجام دهم. می‌توانم بگویم که قبل از این چند سال که حرفه بازیگری کار می‌کنم، نمی‌توانستم درک کنم که کاراکتر اینقدر از آدم دور باشد که کارهایی را که انجام می‌دهد، خودت انجام نمی‌دهی و این ترسناک است و خودم از حبیب ترسیدم.

چقدر سربال تلویزیونی «سرف بی صدا می‌بارد» توانست مخاطب جذب کند و در مدتی که بخش سربال بود چه واکنشی از سمت مخاطبان داشتید؟

من تصور می‌کنم که قبل از عید اتفاق خوبی افتاد. ارزیابی من فحش‌هایی است که در فضای مجازی به خاطر ایفای نقش حبیب می‌خورم و خداروشکر همچنان فحش می‌شنوم و این یعنی «سرف بی صدا می‌بارد» پیونده خود را دارد. مخاطب فیلم را دنبال می‌کند تا سرانجام داستان حبیب و سیمین را ببیند. خودم شخصا دوست ندارم که مردم از دست من یا کاراکتری که بازی می‌کنم حرص بخورند اما هر بازیگر دیگری که قرار بود، یک چریاتی را شروع کند، قطعاً نقش «حبیب» را می‌پذیرفت و دوست می‌داشت. من هم این ریسک را پذیرفتم. شما هر کاری که انجام دهی یک سری ضرر و یک سری منفعت دارد. من نسبت به همه بازیگرانی که در این پروژه بودند، تجربه کمتری داشتم و از همه عزیزان یاد گرفتم.

خیلی از مردم همچنان بر این باور هستند که شما در بسیاری از نقش‌های خود (خسرو و شکیبایی) باشید. اگر چه صدا و چهره شما این تفکر را ایجاد کرده است اما به نظر شما، نقش «حبیب» با کل‌کنتر منفی که داشت، توانست این قالب را در ذهن مردم بشکند؟

مخاطب شخصیت قبلی من را ندیده بود و فیلم بلندی که پیش از این کار کرده بودم، کمتر دیده شد. اما مخاطب با اینکه «حبیب» جایگاه و شکل دیگری داشت، هنوز بر این باور هستند که بازی من شبیه پدر است. به نظر من مخاطب آزاد است که هر نوع برداشتی داشته باشد. پدر من معتقد بود که بازیگر بدون تماشاگر یعنی هیچ و تماشاگر حق دارد، هرگونه قضاوتی از کار من داشته باشد. هر قضاوتی برای من به عنوان بازیگر محترم است. اما این که می‌گویند من می‌خواهم راهی را پیش بگیرم که پدرم رفته است، نه اصلاً اینجوری نیست و به جبر شباهت این موضوع تداعی می‌شود. فکر می‌کنم خورده هوشی دارم که کاری که پدرم کرده است را نکنم چرا که می‌دانم خلق آدم‌ها، منحصری زیباست. هیچ کس شبیه به هیچکس نیست. اگر بخواهم چنین کاری را انجام دهم به دل مخاطب نمی‌نشیند.

چقدر به ادامه فعالیت در حوزه سینما و تلویزیون فکر می‌کنید؟

به شدت ادامه فعالیت در حوزه سینمای ایران من اولویت دارد و عاشقانه و عاجزانه و مخلصانه این کار را دوست دارم. و درست کردن و خلق یک اثر نمایشی در هر پلتفرمی رقص پر واته‌ها در من را خواهد داشت.

فعلاً در پروژه‌های مشغول به کار هستید؟

خیر در حال حاضر سرکاری نیستیم.

بعد تجربه ایفای نقش «حبیب» بیشتر دوست دارید چه نقش‌هایی را بازی کنید؟

هر آدمی دوست دارد حرف‌هایی که از دهانش در می‌آید، حرف حق باشد. حرف حق چیزی است که به دل انسان‌ها می‌نشیند و این آرزوی من در کالبد بازیگری است. دوست دارم حرف حق یزتم حرفی که از زندگی، عشق و مهر بگویم و باعث آرامش انسان‌ها شود. این می‌تواند از هر کاراکتری اتفاق بیفتد. دوست دارم که یک راهی باشم یا یک کاراکتری که این راه مردم انتقال دهم و این آینده‌ای است که دوست دارم در بازیگری ببینم و دوست ندارم در نقشی مثل حبیب پیمانم.



آدم‌هایی رویه رومی شویم که می‌توانند به تاریکی یا روشنایی نزدیک شوند.

وقتی برای اولین بار فیلمنامه را خواندید، چقدر توانستید با قصه ارتباط برقرار کنید و داستان برای شما چقدر جذاب بود؟

فیلمنامه برای من جذابیت خیلی زیادی داشت، مخصوصاً از این نظر که یک بی‌رحمی در روایت داستان دارد که مرحوم بهبهانی‌تیا در این فیلمنامه رعایت کرده است. مادر داستان «سرف بی صدا می‌بارد» هیچ رحمی را نمی‌بینیم و نویسنده سعی نکرده است جایی از داستان یک رحمی را اضافه کند که مخاطب دلخوش شود. تمام داستان بی‌رحمی است همین بی‌رحمی باعث جذابیت فیلم شده است. وقتی که در روایت بی‌رحمی دارید جذاب است که اگر آقای بهبهانی‌تیا می‌خواستند مرگیتی را در کار بیاورند شاید «حبیب» را مژم‌تر و رام‌تر نشان مخاطب می‌دادند. بی‌رحمی هادر روایت باعث جذاب شدن داستان شده است و شیطنتهایی که من و کارگردان در به کاراکتر «حبیب» اضافه کردیم هم بی‌تأثیر نبوده است. هدف ما این بود که «حبیب» را مقداری خاکستری کنیم. فیلمنامه را که خواندم فکر کردم که جایزای کار کردن دارد و نویسنده دست ما را برای یک سری تغییرات باز گذاشته است.

کدام یک از سکانس‌هایی که بازی کردید، برای شما خیلی بی‌رحمانه و آزاردهنده بود؟

یک سکانسی از فیلم هست که من خودم هر گز انجام نمی‌دادم. در آن سکانس، «حبیب» یک خلومی را استخدام کرده است که پریشان کار کند و از بچه‌ها مرگیت کند، اما بچه از حوض می‌افتد و بچه را به بیمارستان می‌برند و این خاتم قرار است که اخراج شود. در این سکانس، دیالوگی هست که حبیب رویه روی آن ختم مسن قرار می‌گیرد و می‌خواهد که کلید خانه را از ایشان بگیرد. فریادی در آن لحظه حبیب پر سر آن خاتم

وقتی بخواهید کاراکتری را خلق کنید و تبدیل به آن انسان شوید، نسبت به نیتها و شیطنتهایی که آن کاراکتر دارد، بسیار کار سختی است. چرا که شاید من دلم نمی‌خواهد در مقطعی از زندگیم آن کارهایی که از نیت شوم انجام میشود را بازی و زندگی کنم اما مجبورم به آن اغنا یرسم که در لحظه «حبیب» کاری که انجام میدهد کار درستی است و اگر من هم به جای او بودم همین کار را میکردم. اگر چنین فکری پشت کاراکتر نباشد «حبیب» درست در نمی‌آید. از آنجایی که کارهایی که حبیب انجام میداد، کاری است که در اجتماع منفی است و جلعه آن را نمی‌پسندد، رسیدن به نقش «حبیب» خیلی سخت بود.

چقدر شخصیت «حبیب» را سیاه ببینید و چقدر سعی کردید آن سیاهی را در کاراکتر حفظ کنید؟

یستگی دارد که ما بخواهیم «حبیب» را از بیرون ببینیم یا پای خود را در کفش حبیب بگذاریم. وقتی که ما می‌خواهیم پا در کفش «حبیب» بگذاریم شاید بتوانیم به او حق دهیم اما وقتی از بیرون نگاه می‌کنیم، «حبیب» انسانی است که آمده تا یستر خانواده‌ای را از هم بپاشد. شاید از بیرون «حبیب» منفی و بدمن باشد اما هیچ کدام از ما خوب مطلق یا بد مطلق نیستیم بلکه در موقعیت است که کنش‌هایی را ایجاد می‌کنیم و یا